

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و شصت و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۳ گنج حضور، بخش دوم

از خلیل حق پیاموز این سیر
که شد او بیزار اول از پدر

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹)

خلیل: ابراهیم خلیل الله
سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش

از حضرت ابراهیم این عادت و سیرت را پیاموز که او نخست از پدر بت پرست خود بیزار شد.

نکته: اشاره مولانا به پدر می تواند سمبولیک باشد. پدر فعلی ما می تواند همین من ذهنی باشد که باید مثل ابراهیم خلیل از آن بیزار شویم. همین طور می تواند این معنی را بدهد که لزوماً روابط نسبی نباید ما را مجبور کند که با بی عشقان قرین شویم.

بینی آن باشد که او بویی برد
بوی او را جانبِ کویی برد

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۴۰)

بینی حقیقی آن است که بوی عشق و فضای گشوده‌شده را حس کند، و آن بو او را به جانب کوی یکتایی و یکی شدن با خداوند بکشاند.

نکته: ارتعاشی که ما را به سوی زندگی می‌برد بسیار لطیف است و از جنس ذهن و فکر نیست.

هر که بویش نیست، بی بینی بود
بوی آن بوی است گان دینی بود

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۴۱)-

هر کس که بو و رایحه فضای گشوده شده را حس نکند، در واقع بینی عدم ندارد. بوی حقیقی آن است که بوی دین یعنی وحدت، عشق و وصال هشیارانه و مجدد با خداوند را بدهد.

نکته: دینی بودن مربوط به باورهای دینی نیست، بلکه مربوط به این است که انسان از من ذهنی بیرون آمده و با خداوند یکی شود.

چون که بویی بُرد و شکرِ آن نکرد
کفرِ نعمت آمد و بینی ش خُورد

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۴۲)

هر کس که بوی عشق را بشنود، فضای درونش باز شود، مرکزش عدم گردد و لحظه‌ای وحدت را تجربه کند، ولی شکر آن را با زیاده‌خواهی و طلب‌کاری من‌ذهنی به‌جای نیاورد، در این صورت چنین کسی به‌خاطر این قدرناشناسی و عدم رعایت قانون جبران، بینی عدم و حقیقت‌شناسش را از دست می‌دهد.

باری، افزون گشِ تو این بو را به هوش
تا سویِ اصلت برد بگرفته گوش

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۶)

ای کسی که طالب زندگی هستی، فضا را باز کن و تا می توانی از طریق هشیاری حضور ارتعاشِ عشق را بگیر، این بو را بیشتر استشمام کن و به دنبال آن برو، چرا که گوش تو را گرفته و به اصلت می رساند.

نکته: ما می خواهیم از من ذهنی جدا شویم و به بی نهایت و ابدیت خدا تبدیل گردیم که این تبدیل شدن یک کار فردی و بسیار لطیف است. بنابراین ما نباید با هم بحث و دعوا و کتک کاری کنیم و دیگران را مجبور کنیم که به زندگی زنده شوند. در حقیقت هر کسی باید در درون خویش حواسش به خودش باشد و با لطافت کار کند نه خشونت.

بوی کبر و، بوی حرص و، بوی آز
در سخن گفتن بیاید چون پیاز

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۶)

بوی خودخواهی، «من می دانم»، حرص و آزمندی و شهوت چیزهایی که در مرکزمان است و می خواهیم آنها را زیاد کنیم، هنگام سخن گفتن مانند بوی بد پیاز احساس می شود.

نکته: وقتی ما با زندگی یکی می شویم، بوی خوش و ارتعاش عشقی را پخش می کنیم که با بوی من ذهنی متفاوت است.

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندر این حضرت ندارد اعتبار

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳)

اضطرار: درمانده شدن، بی چارگی

در بارگاه خداوند به غیر از فضاگشایی، تواضع، صفر کردن من ذهنی و اقرار به این که نجاتِ ما فقط به دست خداست، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین، به کمتر امتحان، خود را مخر

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶)

خود را مخر: خودپسندی نکن، خواهان خود مشو.

ای انسان، در مسیر زنده شدن به خدا و زندگی، امتحان پشت امتحان وجود دارد. به هوش باش و اگر در امتحانی کوچک با انداختن یک همانیدگی قبول شدی، مغرور نشو و اجازه نده من ذهنی ات بالا بیاید و ادعا کند که به حضور رسیده و به بی نهایت خدا زنده شده است.

نکته: ما نباید فکر کنیم همین که مدتی به گنج حضور گوش دادیم کاملاً به حضور رسیده ایم، زیرا امتحان خداوند می آید تا مشخص کند آیا ما آن جسمی را که ذهن نشان می دهد به مرکزمان می آوریم یا مرکزمان را خالی و عدم نگه می داریم؟

چون کند دعویٰ خیاطی خسی
افکند در پیش او شه، اطلسی

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۴)

دعوی: ادعا کردن
خس: انسان پست، فرومایه

به عنوان مثال وقتی انسان با سبب‌سازی من‌ذهنی ادعا می‌کند که «من خیاط هستم، می‌توانم لباس حضورم را بدوزم و فضای درونم را بی‌نهایت باز کنم؛» شاه که نماد خداست بلافاصله یک پارچهٔ اطلس گران‌قیمت که همان حضور است را جلوی او می‌اندازد و می‌گوید ...
-[ادامه در بیت بعد]

که بپر این را بغلطاق فراخ
زامتحان پیدا شود او را دو شاخ

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۵)

بغلطاق: قبا، لباس

این پارچه گران قیمت را بگیر و یک قبای گشاد بپر، یعنی این لحظه حاضر باش، مرکزت را عدم کن و یک فضای بی نهایت وسیع درست کرده و در آن زندگی کن؛ در این صورت او از این امتحان تعجب کرده، و عجز و ناتوانی اش در انداختن همانیدگی ها برایش آشکار می گردد، زیرا نمی تواند خود را به بی نهایت حضور زندگی برساند.

نکته: ما از خداوند جدا شده و در جدایی مانده ایم. در واقع در امتحانات او رفوزه شده ایم، زیرا ادعای خیاطی داریم و می خواهیم با کارهای ذهنی به او زنده شویم. ولی اگر متوجه شویم که باید فضا را بگشاییم و خدا را به مرکزمان بیاوریم و با سبب سازی من ذهنی فکر و عمل نکنیم، می توانیم موفق شده و به خدا زنده گردیم.

هر که را فتح و ظفر پیغام داد
پیش او یک شد مراد و بی مراد

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹)-

ظفر: پیروزی، کامروایی

هر کس در اثر فضاگشایی پیغام فتح و پیروزی زندگی را دریافت کند، یعنی من ذهنی نتواند چیزی را به مرکزش هل بدهد، دیگر رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی، برای او یکسان است؛ چراکه او شادی و آرامش بی سبب را از فضای گشوده شده می گیرد، نه از همانیدگی ها و چیزهایی که ذهن نشان می دهد.

نکته: رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی نباید سبب خوشحالی یا خشم ما شود، درحقیقت ما در هر وضعیتی باید فضا را بگشاییم و برحسب فضای گشوده شده عمل کنیم.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶)

عاشقان و انسان‌های فضاگشا از طریق بی‌مراد شدن و نرسیدن به خواسته‌های ذهن، از مولای خود، زندگی آگاه شدند؛ بدین طریق که آن‌ها به محض بی‌مراد شدن، به جای خشم و واکنش به پیغام زندگی توجه می‌کنند، فضا را در اطراف بی‌مرادی باز کرده و همان‌دگی خود را شناسایی می‌کنند.

نکته: بیشتر پیغام‌های زندگی از طریق بی‌مرادی می‌آید، زیرا ما در من‌ذهنی و برحسب سبب‌سازی مرادهایی داریم که می‌خواهیم به آن‌ها برسیم، که البته اگر برحسب فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنیم و بخواهیم به آن مرادها برسیم هیچ اشکالی ندارد، ولی وقتی که ما به نسیان و فراموشی دچار می‌شویم یادمان می‌رود خداوند را به مرکزمان بیاوریم؛ به همین دلیل بی‌مراد می‌شویم تا پیغام زندگی را که گذاشتن عدم در مرکز است، بگیریم.

بی مرادی شد قلاووز بهشت
حَقَّتِ الْجَنَّةُ سَنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشْت

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷)

قلاووز: پیش آهنگ، پیشرو لشکر

بی مرادی یا ناکام ماندن انسان در رسیدن به خواسته‌های این جهانی و هر آن چه که با آن همانیده شده است، قلاووز و راهنمای او به بهشت فضای گشوده شده می‌باشد. بنابراین ای انسانی که از جنس خدا هستی و قدرت فضاگشایی به تو عطا شده، به این حدیث پیامبر که می‌گوید «بهشت در سختی‌ها پوشیده شده است.» گوش کن.

نکته: خاصیت من‌ذهنی این است که ما را بی‌مراد کند. ما در من‌ذهنی به هیچ مرادی نرسیده‌ایم و اگر هم رسیده‌ایم لذتی نبرده‌ایم. تمام آرزوهای ما مثل تشکیل خانواده و سایر خواسته‌ها، چون از طریق من‌ذهنی است ما را به بی‌مرادی می‌رساند. بزرگ‌ترین ناامیدی و به‌ثمر نرسیدگی نیز همین است که ما نمی‌توانیم یک خانواده خوب که در آن عشق باشد تشکیل دهیم. حال اگر در هر موضوعی می‌خواهیم موفق شویم، باید مرکز را عدم کنیم، در غیر این صورت بی‌مراد خواهیم شد.

حدیث

«حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

[چیزهای ناخوش‌آیند همان چیزهایی است که من‌ذهنی ما از آن‌ها خوشش نمی‌آید و شهوات همان چیزهایی است که من‌ذهنی ما از آن‌ها خیلی خوشش می‌آید.]

قبض دیدی چاره آن قبض کن
زان که سرها جمله می‌روید ز بن

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲)

بن: ریشه

اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، خشمگین شدی و رنجیدی، مطمئن باش که چیز این جهانی به مرکزت آمده. در این صورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شده و از ذهن بیرون بیایی؛ چراکه شاخ و برگ همانیدگی و درد و نتایج بد آن‌ها از ریشه تدبیر با من ذهنی می‌روید.

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳)

اگر فضا را گشودی و حالت انبساط را تجربه کردی، به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش؛ چراکه این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت و آن گاه که استمرار در فضاگشایی باعث شد تا به زندگی ارتعاش کنی، این حاصل و میوه فضاگشایی را که ارتعاش به حضور و چیزهای خوب در بیرون است، با دیگران به اشتراک بگذار تا آنها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.

من جز احد صمد نخواهم
من جز ملک ابد نخواهم

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۷۸)

[مولانا می گوید] من به جز زنده شدن به خداوند یکتا و بی نیاز، شخص دیگری یا چیز دیگری را نمی خواهم، یعنی به آن چه ذهنم نشان می دهد توجه نمی کنم و اهمیت نمی دهم. من جز مستقر شدن در این لحظه ابدی و تبدیل شدن به پادشاه ابدی یا خداوندی که بی نهایت عمق و ریشه داری است، چیز دیگری نمی طلبم.

جز رحمت او نبایدم نُقل
جز باده که او دهد نخواهم

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۷۸)

غیر از رحمت پی‌درپی و پشت‌سرهم خداوند، من شیرینی‌ای نمی‌خواهم. جز شرابی که از فضای گشوده‌شده می‌آید، من شراب دیگری نمی‌خواهم؛ یعنی خوشی‌های من‌ذهنی، تأیید و توجه و آن‌چه ذهن نشانم می‌دهد را نمی‌خواهم.

نکته ۱: وظیفه ما این است که از زمان مجازی جمع شویم و در این لحظه مستقر گردیم و غیر از رحمت و نور او که از طریق فضاگشایی و بودن در این لحظه می‌گیریم، هیچ‌چیز دیگر نخواهیم.

نکته ۲: این لحظه خداوند با به‌وجود آوردن اتفاقاتی ما را امتحان می‌کند و می‌خواهد خودش را به مرکز ما بیاورد، ولی اگر خشمگین شده، نگران شویم و واکنش نشان دهیم پیغام او را نمی‌گیریم و او به مرکز ما نمی‌آید.

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴)

ضیف: مهمان
ای انسان، این تن و ذهن تو مانند مهمان خانه‌ای ست که هر لحظه مهمانی جدید از طرف زندگی در قالب یک فکر و یا یک اتفاق، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم
که هم‌اکنون بازپرد در عدم
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵)

پیغام زندگی می‌تواند ناکامی و بی‌مرادی باشد، پس مبادا در برابر وضعیت این لحظه واکنش نشان دهی، خشمگین شوی و بگویی این اتفاق در گردنم ماند و حالم را بد کرد؛ زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را برساند، برمی‌گردد و رهسپار فضای عدم می‌شود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶)

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از آن که ذهن چطور آن را نشان می‌دهد، مهمانی از طرف زندگی است. بنابراین با فضاگشایی خوش‌آمد بگو و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که درواقع کمک به شناسایی یک همانیدگی ست بگیری.

در خرمنت آتشی در انداخت
کز خرمن خود دهد زکات

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸)

زکات: قسمتی از مال که به دستور شرع باید در راه خدا بدهند، در این جا بخشش و ایثار ایزدی.

ای انسان، خداوند با به وجود آوردن اتفاقاتی در خرمن من ذهنی ات آتش می اندازد تا ناموس بدلی ات را از بین ببرد و من ذهنی ات را کوچک کند. اگر با فضاگشایی این اجازه را به او بدهی، او از خرمن فضای گشوده شده غذای حضور را به تو می بخشد و تو را از برکات ایزدی بهر مند کرده و به خودش زنده می کند.

طالبِ اوی، نگرده طالبت
چون بمردی طالبت شد مَطْلَبت

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۴۲)

مَطْلَب: طلب شده

تا زمانی که با من ذهنی و از طریق سبب‌سازی چیزی را در مرکزت قرار داده و طالب آن باشی، به آن مطلوب نخواهی رسید؛ چراکه از تو می‌گریزد. اما چنانچه نسبت به من ذهنی بمیری و مرکزت را از اجسام خالی کنی، به مراد و مطلوب خود خواهی رسید.

نکته: اگر با من ذهنی خداوند را یک جسم تصور کنیم و طالبش شویم، خداوند اصلی طالب ما نمی‌شود و از ما می‌گریزد؛ ولی اگر نسبت به من ذهنی بمیریم، مطلوب حقیقی ما که خداوند است طالب ما می‌شود.

زنده‌ای، گئی مُرده‌شو شویدی تو را؟
طالبی، گئی مطلبت جویدی تو را؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۴۳)

تا وقتی از طریق فکر کردن با ذهن همانیده و با سخن‌گویی ارتفاع گرفته و به‌عنوان من‌ذهنی بلند می‌شوی، یعنی هنوز زنده‌ای. بنابراین چگونه ممکن است مرده‌شو که در این‌جا نماد خداوند است تو را با آب زندگی بشوید؟ همچنین وقتی با من‌ذهنی در طلب خدای تصویری هستی که در ذهنت ساخته‌ای، مطلوب و هدف اصلی یعنی خداوند نمی‌تواند تو را جست‌وجو کند.

اندر این بحث ار خرد ره‌بین بدی
فخرِ رازی رازدانِ دین بدی

–(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۴۴)

بنابراین اگر عقل من‌ذهنی دارای خرد بود و می‌توانست راه درست را تشخیص دهد و با سبب‌سازی خداوند را جست‌وجو نمی‌کرد، در این صورت امام فخر رازی [که از نظر مولانا شخصی ست که از طریق عقل جزیی راه معنوی را می‌پیمود] با باورهای این دنیایی همانیده نشده و دین اصلی را می‌شناخت و مایهٔ مباحثات و فخر دین می‌شد.

نکته: من‌ذهنی هر چقدر هم که با دین همانیده باشد، نمی‌تواند زنده شدن به زندگی را بفهمد؛ زیرا این یک چیزِ عمل‌کردنی و تبدیل‌شدنی است.

هر کجا دردی، دوا آن جا رود
هر کجا پستی ست، آب آن جا دود

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹)

از آن جایی که هر کجا درد و مریضی وجود داشته باشد، دارو و درمان همان جا می‌رود و هر کجا که پستی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می‌شود، بنابراین تمام آب و دواي زندگی به سوی کسی می‌رود که تا جای ممکن با فضاگشایی مرکز را عدم می‌کند و نسبت به من ذهنی کوچک می‌شود.

نکته: پست بودن نسبت به من ذهنی یعنی با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم و هر موقع که متوجه شدیم در حال بافتن من ذهنی و بالا آمدن هستیم بر این موضوع ناظر شویم.

آب رحمت بایدت، رَو پست شو
وانگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰)

اگر واقعاً خود را نیازمند و طالب آب لطف و رحمت زندگی می‌دانی، به جای بلند شدن به عنوان من‌ذهنی و دخالت کردن در کار زندگی، زیر بار مسئولیت برو و نسبت به من‌ذهنی صفر شو. آن زمان شادی بی‌سبب و خلاقیت و حس امنیت زندگی را تجربه کن و شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱)

فرو ما: نایست

ای پسر، بدان که اگر با فضاگشایی و عدم کردن مرکز نسبت به من ذهنی صفر شوی، کمک و رحمت پیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد. پس تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن، دست از فضاگشایی برندار و به کار روی خود ادامه بده؛ چراکه رحمت حضرت حق یکی پس از دیگری می رسد و هیچ انتهایی ندارد.

نکته: رحمت ایزدی هر لحظه هست و تمام نمی شود، مگر این که ما به او وفادار نباشیم و به ذهن برویم.

گویدش: رُدُوا لَعَادُوا كَارِ تَوْسْتِ
ای تو اندر توبه و میثاق سست

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸)

رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند به انسان می‌گوید: «برگشتن به جهان ذهن و مهم دانستن آن چه من ذهنی نشان می‌دهد و دیدن برحسب همانیدگی‌ها کار همیشگی توست. هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره جذب و شیفته همان علل ظاهری می‌شوی. تو در مهم ندانستن آن چه ذهن نشان می‌دهد، تعهد به عهد الست و عدم نگه داشتن مرکز، بسیار سست و ناپایدار هستی.»

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پر است، بر رحمت تنم

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹)

[خداوند می گوید] من به وضعیت تو در گذشته، بدعهدی‌ها و دردهایی که ایجاد کرده‌ای توجه نمی‌کنم، بلکه هر لحظه تو را مورد رحمت خود قرار می‌دهم؛ زیرا رحمت من وسیع و بیکران است و من غیر از لطف و کمک به تو چیز دیگری ندارم.

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰)

ای انسان [هرچند علی‌رغم قولی که به من داده بودی تا از جنس من باشی، دچار نسیان شده و هر لحظه جسمی را به مرکزت می‌آوری، اما] در این لحظه که با فضاگشایی مرا می‌خوانی، به بدعهدی تو در گذشته نگاه نمی‌کنم، بلکه از روی بخشش و گرم بی‌نهایتی که دارم، به تو کمک می‌کنم.

نکته: فضاگشایی در این لحظه، موجب بخشش خطاهای گذشته می‌شود.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید